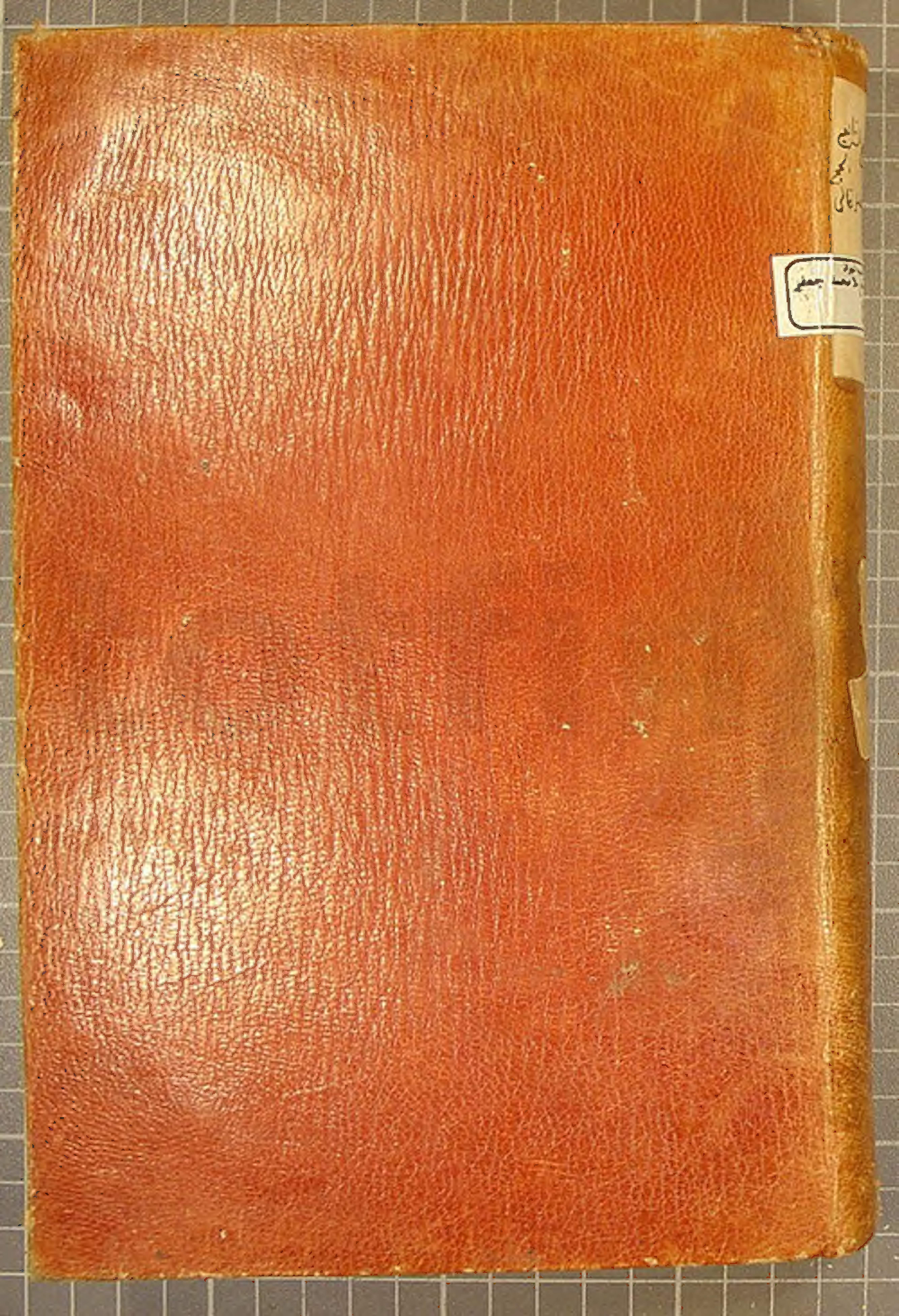


[illegible]

لقد لقیت لعینی [illegible]

[illegible]

فقط [illegible]

[illegible]

عقال عقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

در زیر [illegible] دل چون خواهی بینی
وان زلف چون زره ترجیح [illegible]

زین بیش ز دردم از تو نالان زاری
زین بیش ز دردم ز تو نالان زاری

خصم چون همت کرده [illegible] لب لعلش اگر گرد
من نخواهم که [illegible] تشنه [illegible] می کند

[illegible]

إلهي تم نورك فهديت فلك الحمد وعظم حلمك
فعفوت فلك الحمد وبسطت يدك فأعطيت فلك الحمد وجهك أكرم الوجوه وجاهك
أكرم أفضل الجاه وأعطيتك أعظم العطايا لا يجازي بالآلائك أحد ولا يبلغ مدحتك قائل
إلهي عصيتك بلساني ولو شئت وعزتك لأخرستني وعصيتك بسمعي ولو شئت بعزتك لأصممتني
وعصيتك ببصري ولو شئت بعزتك لأكمهتني وعصيتك بيدي ولو شئت وعزتك لكنعتني وعصيتك
بفرجي ولو شئت وعزتك لعقمتني وعصيتك بكل جوارحي التي أنعمت علي وما كان
هذا جزائك مني مولاي ارحم من أساء واقترف واستكان واعترف سيدي العفو العفو

سیم چون جان دلم از نقش زبان یار کند [illegible]
چون توانند الف [illegible] و زبان داشتنی [illegible]

گفتمش [illegible] بگو
تا نه بیند [illegible]

[illegible] چون [illegible] زنقاب
گفته از [illegible]

گفتمش از [illegible]
هر که را دل [illegible]

چینی [illegible] که تو دارد [illegible]
همه کس [illegible] اندام طمع

گفتمش در [illegible]
تا نگه در [illegible]

تا چند [illegible]
و [illegible]

گفتمش [illegible] جان [illegible]
کجا [illegible]

هر که [illegible] نقطه و [illegible]
بیش [illegible]

شمع [illegible]
هر که [illegible]

الا [illegible]
وان [illegible]

[illegible]
تا ما بید [illegible]

گفتم [illegible]
گفتا [illegible]

سر [illegible]
و [illegible]

گفتم [illegible]
گفتا [illegible]

[illegible]

قامت رعنا سی کوستردی جانکه [illegible] آفتاب   کوییا اوستینه طالع اولور سه آفتاب   [illegible] رجب   کر اوکو دوز سه کوروب اول کوره [illegible]   [illegible]

[illegible]

راضی اولم عاشق بر اولدوب عشاق اولا   ادنوردب [illegible]   [illegible]   سیر تیغ [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد حمد من له الفضائل والصلوة والسلام علی اشرف الخلایق محمد واله فیقول اخو العباد الفقیر الی الغنی محمد المشتهر بباقر [illegible] وفقه الله للعمل بتوبة [illegible] قبل ان یخرج الامر من یده هذه نبذة من السوانح وجملة للوائح قد سنح [illegible] حج بیت الله الحرام وزیارة سید الانام علیه وآله افضل الصلوة والسلام اثبتها فی هذه الاوراق [illegible] علی الاحباب [illegible] ومنه استمد وبه استعین

ایها اللامع عن العهد القدیم ایها الساطع عن النجم القویم
استمع ما اذا تعقل الغریب خبرا من احادیث الحبیب

مرحبا ای بلبل بستان حجر کامده از جانب بستان حجر
ما به بحر الحجر جری ها قاله فی حق اهل الحجر

بل اضواهنا علی عیونها ام علی البحر استرود اوجها
مرحبا ای مرغ فرخ فال مرحبا ای مایهٔ اقبال ما

مرحبا ای عندلیب خوشنوا [illegible]
ای نواهای تو ما را [illegible] [illegible]

مرحبا ای هدهد شهر سبا مرحبا ای پیک جانان [illegible]
مرحبا ای طوطی شکرشکن [illegible]

بازگو از نجد و از [illegible] خبر تا در و دیوار ما آری بوجد
بازگو از زمزم و خیف منی وادی [illegible]

بازگو از مسکن دلدار ما بازگو از یثرب و [illegible] ما
آنکه از ما [illegible] عهد را بر بست [illegible]

[illegible] ای [illegible] دل جوئی بگو
یار ما [illegible] که خشم از ما [illegible]

[illegible] در ره مهر و وفا [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] دل پر از [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] خانه [illegible]
از درم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از رحال [illegible]
[illegible] [illegible]

فصل فی بیان شعر قد تضمن الاشارة الی قوله تعالی ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة

ابلوا ارواحکم یعنی بقر / ای گرو نوای مهر آن جادو زن
گر بدل آگهیت تشنه تر / گو بیا در لب عنود جان بسپرد

ای خوامی جناب عشق و حق / کاو عشق خوردنی را لقمه کش
در هوای آن شتر و سبت معانی / رو هوای بیری و کن راه حیات

پر چنین گشته گران تمکن / گوسفند پر قربانی مکن
شد همه بر باد ایام شباب / بهر دین عذره نمودی خضاب

عمرت از چه گذشته تنبیه جو / گشت ایام آید که دل از بد نبود
حالیا ای عندلیب کهنه سال / سازکن افغان و تجدید مقال

چیست کردی ناله در فصل بهار / در خزان باری فغانی زینهار
تا که دانستی زبانت راز بود / توبه است این که نبایت نقد بود

غرق دریای گناه بیم بنگی / در دعای از دریاری تا بکی
جد تو آدم بهشتش جای بود / قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه چون کرد گفتندش تمام / مذنبی مذنب برو بیرون خرام
تو طمع داری که با چندین گناه / داخل جنت شوی ای روسیاه

فصل فی تأویل قول النبی صلی الله علیه و آله حب الوطن من الایمان

ایها المأسور فی قید الذنوب / ایها المحروم من سر الغیوب
لا تقم فی اسر لذات الجسد / انها فی الجید حبل من مسد

ثم توجه شطر اقلیم النعیم / واذکر الاوطان والعهد القدیم
گنج علم ما ظهر مع ما بطن / گفت از ایمان بود حب الوطن

این وطن مصر و عراق و شام نیست / این وطن شهری است کان را نام نیست
زانکه از دنیاست این اوطان تمام / مدح دنیا کی کند خیر الانام

حب دنیا هست رأس هر خطا / از خطا کی می‌شود ایمان عطا
ای خوشا آنکو بیابد از توفیق بهر / کاورد رو سوی آن بی‌نام شهر

تو درین اوطان غریبی ای پسر / خو به غربت کرده‌ای خاکت به سر
آنقدر در شهر تن ماندی اسیر / کان وطن یکباره رفتت از ضمیر

رو بتاب از جسم و جان را پاک کن / رو به اصلی خود ایاب آغاز کن
تا به چند ای شاهباز پر فتوح / بازمانی دور از اقلیم روح

حیف باشد از تو ای صاحب هنر / کاندرین ویرانه ریزی بال و پر
تا به کی ای هدهد شهر سبا / در غریبی مانده باشی بسته پا

جهد کن این بند از پا باز کن / بر فراز لامکان پرواز کن
تا به کی در چاه طبعی سرنگون / یوسفی یوسف بیا از چه برون

تا عزیز مصر ربانی شوی / وارهی از جسم و روحانی شوی

فصل فی السعادة والحزن

فی صفة الطریق

کثر الکتابة علی ...

ذاق من العشق انواع البلا   ایها الحب اجرنی المبتلا   کل الصب العشق الممتحن   انما البلاء یاد المحن

سهل باشد در ره عشق و فنا   از سر تن وز سر جان و بقا   رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ   گرد گله توتیای چشم گرگ

کی بود در راه عشق آسوده گر   هر که بود در دانش و دین بی‌بدل   تا نسازی از خود و سالک حرام   کی توانی زد براه عشق گام

غیر ناکامی درین ره کام نیست   راه عشقست این که بی انجام نیست   نیست جز تقوی درین ره توشه   نان و حلوا ابلهی در گوشه

نان و حلوا چیست جاه و مال تو   باغ و راغ و حشمت و اقبال تو   نان و حلوا چیست ای مرد درشت   کو فتاده همچو غل در گردنت

نان و حلوا چیست این طول امل   وین غرور نفس و علم بی‌عمل   نان و حلوا چیست گویم با تو فاش   اینهمه سعی تو از بهر معاش

حرص بهر این حلوا و نان   زیر منت از فلان و از فلان   بهر این حلوا و نان آرام تو   شست از لوح توکل نام تو

هیچ از کوشش نگردد رزق ای لئیم   حرف ارزاق علی الرب الکریم   رو قناعت پیشه کن در کنج بیم   نیز خود کبر از سر ابلیس بر

عابدی بد کوه لبنان را مقیم   **حکایة العابد الذی قل الصبر لاجله فعوق الکلب علیه**   در عبادت چون اصحاب الرقیم

روی خود از خلق پوشیده   گنج عزلت را ز عزلت یافته   روز و شب بودی بشغل صیام   لیک تنها هر شبی کردی قیام

ضعف آن پیری بود و نفس غیور   در ره عزلت بدانسته در او   از پی سؤال چاشتی مسکنت   نامی از نان بود گر نبود درشت

در قناعت گشت سالها آن عفیف   شد ضجیع آن پیر با صبر نحیف   [illegible]   دل ز ارزاق کو انس در [illegible]

بس که بود او بهر قوتی [illegible]   مرغ دلش کرد عابد شاخ آب   صبح چون شد زان مقام دلپذیر   بهر قوتی آمد آن عابد بزیر

بود چون قریه بقرب آن جبل   اهل آن قریه همه گبر و دغل   عابد آمد بر در گبر ایستاد   گبر او را اندکی نان جو بداد

بستد آن نان زاد و شکر او   ور ز وصل طعمه‌ای خاطر گشاد   کرد آهنگ مقام خود دلیر   تا کند افطار زان خبز شعیر

در سرای گبر بد اکنون سگی   مانده از جوع استخوانی از ضعف و سستگی   [illegible]   شکل [illegible]

بر زبانی گر بود لقمه خبز   خبز [illegible]   سگ دوید دنبال عابد [illegible]   آمدش [illegible]

[illegible]   [illegible]   [illegible]   [illegible]

عابد آن نان [illegible]   تا که آزاد از او عابد [illegible]   گفت خود [illegible]   شد روان و روی خود [illegible]

[illegible]   [illegible]   گفت عابد [illegible]   [illegible]

فصل فی التأسف والندامة علی صرف العمر فیما لا ینفع فی العقبی و ما دل قول النبی [illegible]

تم صرف العمر فی قیل و قال | یا ندیمی قم فقد ضاق المجال | واستمع من الهام السلسبیل | ان تهدی [illegible] السبیل

هات صهبا من خم الجنان | دع کؤوسا واستعنها بالدنان | ضاق وقت العمر آه ثم آه | [illegible]

ثم ازل عن لبسه الهموم | اذ غدا صبح فی علم الرسوم | علم رسمی سر بسر قیل است و قال | نه ازو کیفیتی حاصل نه حال

طبع را افسردگی بخشد مدام | مولوی باور ندارد این کلام | علم نبود غیر علم عاشقی | ما بقی تلبیس ابلیس شقی

سینه خالی از عشق کن [illegible] | کهنه انبان [illegible] | دل ز فروغ [illegible] | [illegible]

در علوم [illegible] | فضله شیطان بود [illegible] | تو بغیر علم عشق از دل بگیر | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

چند و چند از حکمت یونانیان | حکمت ایمانیان را هم بخوان | دل [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | دل از آن آلودگیها پاک کن | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | کل علم [illegible] | [illegible] | [illegible]

فصل فی قطع العلایق والعزلة عن الخلایق

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

مرا از ذوق حق آمد دلیل | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

از حقیقت [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]

زهد چه سود [illegible] | جمله را درد او دل [illegible]

[illegible] | خوف و خشیت [illegible]

[illegible] | سینه را زان علم خوف آگاه کن | [illegible]

[illegible]

[illegible] | مولوی را بست [illegible] | [illegible]

[illegible] | حشمت و مال و منال [illegible] | قاقم و فنجیر [illegible] | مرغ و ماهی [illegible]

[illegible] | [illegible] در علم دین | از چه شد ماکول و ملبوس حریر

[illegible] | عاقبت [illegible] | [illegible]

[illegible] | کان ترا در راه [illegible] | [illegible]

[illegible] | در حریم کعبه [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] جامه اطلس ترا | کهنه دلق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بابها مفتوحة للداخلين رجالها مرفوعة للفاعلين

دست بر زده دامن ... | وان دو دهان چو دست بری کنار
بکرم ازل ... بهشت | دیده رخشم ... بهشت

سر بر خط آمده کار و چنگ | همه ستم خشم ...
بست از ... خود عمر | بشکنم ... بسر

تو سوز بس آشیان مستم | دنیا که من ... میکنم
... که هم ... | کاه ... میشد

کاه نافل کرده از اطوام | ور تعلق ... عجز
... | زنسان بانو دمان ...

چو نگرد به کاه دار وردوام | رو مرده ... دوام
بسته ام بر ... | کاه ... اوه ...

تاکی ز عشق باد و با جسم | چو دراو ... خشم
تو کنانه ... بر بست | در بیابان ... شکست

او در فراق ... | بر در کبیری روان ... قفس
بهر مانی دوست ... | کرده ما درش ... آتش

خود ببره ... | ... بالو ... بیز
مرد عالم ... | دست ... زو

ای سگ نفس ... | این طبعت ... کریز
بر تو کار ... | از عقب ... بیز

نیک خو ... بسر | ... خود ... بهر روز
دعوی ... | لاجرم ...

در ... | همراه ... دروغ
خوده ... عالم | وای ...

... | ... قول امر ...
ماهر خود ... | لاف ...

ای بر کار ... | معنی در تحصیل جاه و اعتبار
دی فروش ... | ... بر ...

... | کاه ... خوب ...
دی ... | ...

ای ... | ای عادات ...
می ... | ...

بود در شهر ... | دوبیتی از غیاث النقشبند

... | در ... بود ...
با ... صبح ... | همراه ...

... | بر ... در ...
در ... بود | ...

... | ... شیری ...
... | ...

شرح دوم دخول ... المال ... شدند

۷

زین چنین [illegible] یا کر ... بیخ [illegible] وعده [illegible] شکست ... [illegible] و آداب [illegible] ... [illegible] کرم [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] ... [illegible] و [illegible] ... ای [illegible] بود [illegible] ... [illegible]

بان [illegible] چپ [illegible] تو ... کان [illegible] تو ... بهر اظهار [illegible] معرکه ... [illegible]

تا که [illegible] خود ... با صد افسون [illegible] ... [illegible] ... چونکه [illegible]

[illegible] آمده [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... ای [illegible] درس [illegible] تو

درس [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... اگر [illegible]

[illegible] ... فصل [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

اگر [illegible] کند ... اگر [illegible] کند ... اگرچه [illegible] آن با [illegible] ... [illegible] دور [illegible]

[illegible] تو ... [illegible] تو ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] آن [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... فی تحصیل [illegible] ... [illegible]

[illegible] سوال ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... گفت [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] الملوك [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

۸ ۱ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۱

حکایت [illegible]

نوجوانی از خواص پادشاه / عشقبازی [illegible] / دل ز غم [illegible] / [illegible]
بر کمی [illegible] / کو [illegible] / [illegible] / [illegible]
نوجوان [illegible] امید [illegible] / ای [illegible] / [illegible] / [illegible]
شد [illegible] / [illegible] / که [illegible] / در [illegible]
پیر [illegible] / [illegible] / که [illegible] / می [illegible]

۱۱۱

مال و حلوا [illegible] / [illegible] / مغبت [illegible]

[illegible] / [illegible] / مغبت [illegible] / [illegible]
آنکه [illegible] / اگر [illegible] / اگر [illegible] / اگر [illegible]
آنکه [illegible] / که [illegible] / [illegible] / چه [illegible]
مغبت [illegible] / الهی [illegible] / مغبت [illegible] / اگر [illegible]

۱۲

فصل [illegible] / ای [illegible] / صبح [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] تو / کو [illegible] / [illegible]
صحبت [illegible] / [illegible] / ای [illegible] / بسته [illegible]
[illegible] / [illegible] / روشن [illegible] / [illegible]
[illegible] / بد [illegible] / [illegible] / [illegible]

۱۲۰

فصل [illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] تو / [illegible] تو / [illegible] / [illegible]
ای [illegible] / ای [illegible] باد / [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] / رو [illegible] / ای [illegible]
[illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]

... من بارک ... واسعد ... واللهما ... زاسیل ... [illegible]

ای دو صوحبت ای نگو رست — و مثل ... [illegible] — ار عبد و تهی نو بهشت

رو اهل دین بود دیگر بستر — ز عبادت مرد از حق خبر — رو مدعیت ز عیب کار حقیر — بر کلام شاه مردان یار کبیر

چشم براه خلل از کور رست — طاعت از بهر طمع زو دور بست — یا دعای مرد کیر زان کرد — حدیث بار دیگر ...

عابدی کو ... خوش رست — کر شاد ... باشد ... — یا بکی رمزد داری ... بر — مردار ... اعزاز

کو ز الطاف و فضل یار — از برای خدمت خود ... — یا بهر آلودکی قدرت ... — ... [illegible]

فصل ... والمسرقی ... [illegible]

یا من ... عمری ... — ... وقت ... — ... [illegible] — ... ابواب السرور

[illegible] ... الهموم — ... [illegible] — ... [illegible] — دل ... خانقاه ...

... [illegible] — ... [illegible] — عالم خواهم ازین علم ... — ... [illegible]

... [illegible] — ... اعظم ... — ... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible] — ... الصبح ... — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible] — ... الحبیب — ... [illegible]

واطو ... ایام ... — ... [illegible] — ... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... ایام ... — ... [illegible] — ... [illegible]

... العجم — ... [illegible] — ... [illegible] — ... المولوی ...

... [illegible] — ... [illegible] — ... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible] — ... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible] — ... [illegible] — ... الکفار ... اسلام

... [illegible] — ... [illegible] — ... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible]

سورة كتاب عا الى يوسف ع بالتمام
يعقوب ع اخاه يشغف اسرائيل الله ابن
بعد امساكه من يعقوب اسرائيل الله ع عزيز مصر انا جدى فقدت النار
انه سرق من يعقوب ابن ابرهيم خليل الله الى ... وجعلت ففداه الله
اسحق ذبيح الله ابن ابرهيم اهل بيت موكل بنا البلاء فنجاه الله ببستقل اخوته الى البرية
اما بعد فانا اهل بيت رمى به فى النار فنجاه الله ولا دعى الذى قد هب به ثم عيناى من بكائى عليه
يداه ورجلاه وسلاما اما انا فكان لى ابن وكان احب اولادى الى فذهب اخوته الى البرية ثم اتونى
عليه بردا وسلاما فكان لى ابن وكان احب ولادى قد اكله الذئب فذهبت عيناى من بكائى عليه وقال رجعوا
واما انا فكان لى ابن وكان اخاه من امه ملطخا بالدم وقالوا قد اكله الذئب فذهب به ثم رجعوا وقالوا انه سرق
ثم اتونى بقميصه ملطخا بالدم وكنت انسا به فذهبوا به ثم قالوا انه سارق فان رددته على والا دعوت عليك دعوة
ثم كان لى ابن وكان اخاه من امه وكنت اتسلى به ولا نلد سارقا فان رددته على والا دعوت عليك بنياته
حبسته لذلك وانا اهل بيت لا نسرق ولا نلد سارقا فلما قرأ يوسف الكتاب لم يتمالك
تدرك السابع من ولدك والسلام قال فلما قرأ يوسف الكتاب رأى سليمان بن داود ع عصفورا
وبكى وكتب فى الجواب اصبر كما صبروا وانظر كما ظفروا ه رأى سليمان عصفورا يقول للعصفورة لم تمنعينى نفسك ولو شئت اخذت قبة سليمان بمنقارى فالقيتها فى البحر
لعصفورة لم تمنعينى نفسك متى ولو شئت اخذت قبة سليمان فقال لا يا رسول الله ولكن
سليمان من كلامه ثم دعا بهما وقال للعصفور انطيق ان تفعل ذلك فقال سليمان للعصفورة فانه
قد يزين نفسه ويعظمها عند زوجته والمحب لا يلام على ما يقول فقال سليمان للعصفورة
لم تمنعينه من نفسك وهو يحبك فقالت يا نبى الله انه ليس محبا ولكنه مدع يحب معى غيرى
كلام العصفورة فى قلب سليمان ع وبكى بكاء شديدا واحتجب عن الناس اربعين يوما يدعو الله
ان يفرغ قلبه لمحبته وان لا يخالطها بمحبة غيره ه مما قيل فى تفضيل الموت على
قال بعض السلف ما من مؤمن الا والموت خير له من الحياة لانه ان كان محسنا فالله تعالى يقول
وما عند الله خير وابقى للذين اتقوا وان كان مسيئا فالله تعالى يقول ولا تحسبن الذين
كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما وقال بعض الفلاسفة لا يكمل الا بان كل
حد الانسانية الا بالموت وقال بعض الشعراء جزى الله عنا الموت خيرا فانه ابر بنا من كل
بر وارأف ه يعجل تخليص النفوس من الاذى ويدنى من الدار التى هى اشرف ه
قال العلامة بهاء الدين العاملى رحمه الله ان هذا الموت يكرهه كل من يمشى على الغبرا
وبعين العقل لو نظروا لرأوه الراحة الكبرى حكى الاصمعى قال كنت اقرأ والسارق
والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله غفور رحيم وبجنبى اعرابى فقال
كلام من هذا فقلت كلام الله فقال اعد فاعدت فقال ليس هذا كلام الله فانتبهت فقرأت
والله عزيز حكيم فقال اصبت هذا كلام الله فقلت اتقرأ القرآن قال لا قلت من اين علمت
فقال يا هذا عز فحكم فقطع ولو غفر ورحم لما قطع ه وفى تفسير قوله تعالى
ويقولون يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها عن ابن عباس
الصغيرة التبسم والكبيرة القهقهة وعن الفضل انه كان اذا قرأها قال ضجوا والله
من الصغاير قبل الكباير ه

فقيل بهلول العاقل ملك العرب
وقف بهلول فقال يا هارون فقيل
مرّ بها الرشيد وقال من الذى ينادى فقيل وقال
هارون ودراو الستر فقال الرجل أتعرفنى قال بلى أعرفك وقال من
بهلول العاقل فقال انت الذى لو ظلم واحد بالمشرق وانت بالمغرب
من انا فقال انت الذى سألك الله يوم القيمة عنه فبكى هرون وقال كيف حالى قال اعرض
نفسك على آية من كتاب الله تعالى ان الابرار لفى نعيم وان الفجار لفى جحيم
قال واين اعمالنا قال انما يتقبل الله من المتقين قال واين
قال واين قرابتنا من رسول الله قال فاذا نفخ فى الصور فلا انساب بينهم قال واين
شفاعة رسول الله قال يومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن
ورضى له قولا قال الك حاجة قال نعم ان تغفر لى ذنوبى وتدخلنى الجنة قال
ليس هذا بيدى ولكن بلغنا ان عليك دينا ونحن نقضيه عنك قال يا هرون
ان الدين لا يقضى بدين ردّ اموال الناس اليهم قال أمرنا لك برزق يكفيك
الى ان تموت قال يا هرون نحن عبيد الله أتراه يذكرك وينسانى ه

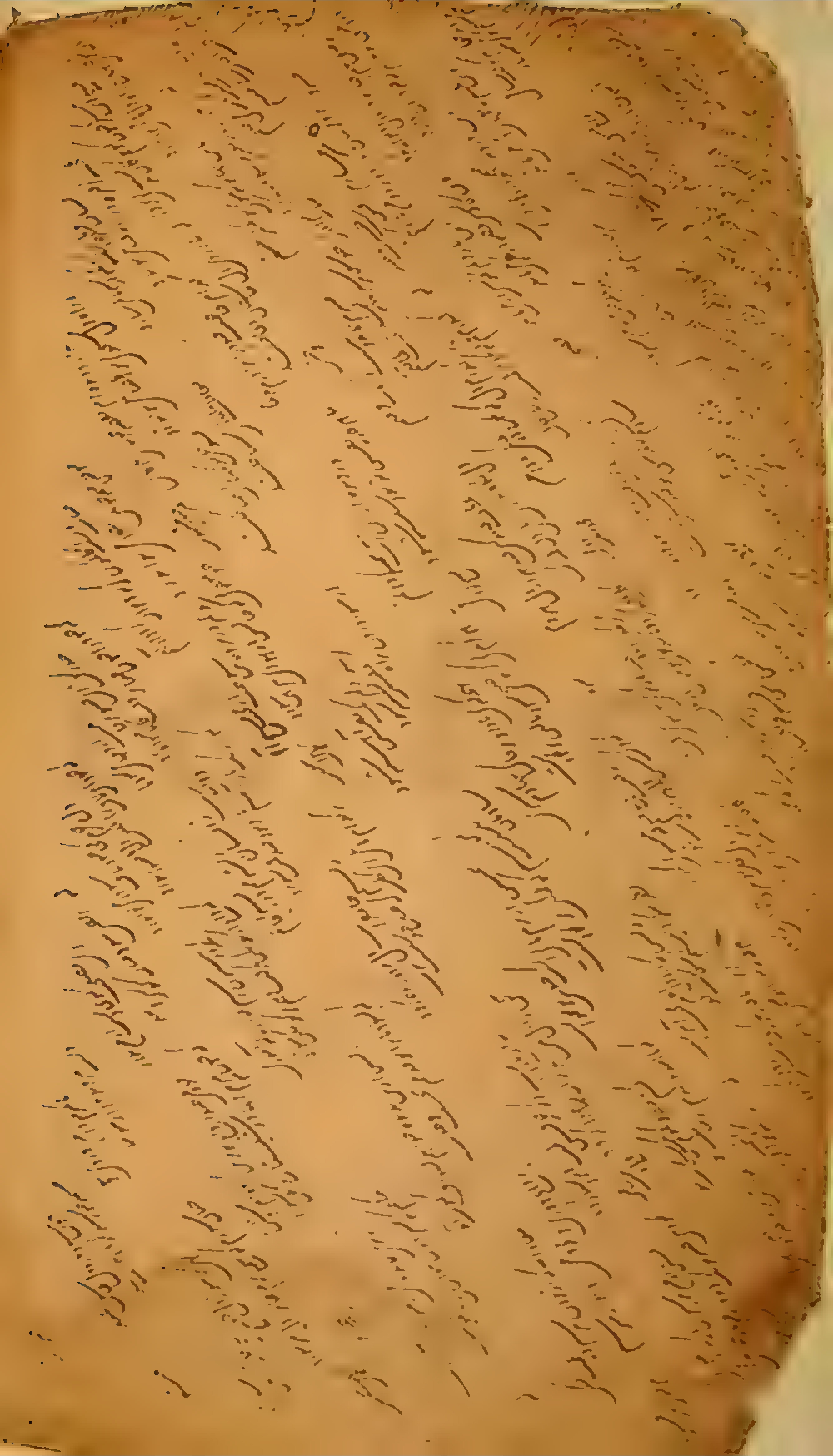
باب من القوت حدثونا فى الاسرائيليات ان رجلا عصى الله تعالى
مائتى سنة فلما مات اخذ بنو اسرائيل برجله فالقوه على مزبلة فاوحى الله تعالى
الى موسى ع ان غسله وكفنه وصلّ عليه فى جميع بنى اسرائيل ففعل ما امر به
فتعجب بنو اسرائيل من ذلك وسالوه عن ذلك فسال ربه سبحانه فاوحى الله
اليه انه فتح يوما من الايام التورية فنظر الى اسم محمد صلى الله عليه وآله
مكتوبا فقبله ووضعه على عينيه فشكرت له ذلك وغفرت له
ذنوب مائتى سنة ه

قال النبى صلى الله عليه وآله
لا تسبوا الدنيا فنعمت مطية المؤمن
فعليها يبلغ الخير وبها ينجو من الشر انه اذا قال العبد
لعن الله الدنيا قالت الدنيا لعن الله اعصانا لربه ه
الدنيا مزرعة الآخرة مرارة الدنيا حلاوة الآخرة وحلاوة الدنيا مرارة الآخرة ه
وعنه عليه السلام انه كان يقول والله ان ذكر الله بعد صلوة الغداة الى طلوع
الشمس اسرع فى طلب الرزق من الضرب بالسيف فى الارض وعن النبى
انه قال من جلس فى مصلاه من صلاة الفجر الى طلوع
الشمس ستره الله من النار ه

فائدة

السبب الذي اوجب هدم ايوان
كسرى قيل انه قد اظلم وقتا من الزمان
حكم كلما اعطيتما حتى انه بعض الزمان مكتسب
وصومعته فبعث اليه الراهب بن نعمة ويقال انهم
ما هذا صعدت مللتم فاسأم وبتم فضيتكم من قلب ناملتم
سهام الاسحار عن صابيات لاشياء اذا اخرجت وجعتموها ولو تاملتم وصل اليها
قد جرحتموها واجساد قد اعربتموها ومن اكبادكم للعاقل ما ان يكون في
حق التامل لا انتفعتم بما وعظتم او علمتم ان الدنيا لوليت بمحنة وحل الا المنتظر له فاعلى
الجاهل ولو دامت على من مضى ما وصل اليها الجاهل من بقى وكفى لا يبقى الا منقلب ينقلب ه
هلاكه فرح العالم ومن المحال ان يموت المنتظر ونسيهم حتى اتى اى منقلب انا احرى قد ترى نارية
ماشئتم فانا صابرون وجودوا فانا بعزة الله وانقول وسيعلم الذين ظلموا انا استحيي من ذى

قيل اول من شاب سيدنا ابرهيم الخليل عليه السلم وفي الخبر ان الله تعالى يقول الشيب نوري وانا استحيي ان اعذب من بلغ ثمانين بالنار
وعن النبي صلى الله عليه وسلم ما اكرم شاب شيخا لسنه الا قيض الله له تعالى من يكرمه عند سنه وقال صلى الله عليه وسلم انما الاعمال بالنيات فانما لكل
حرم الله تعالى عن النار قال القطب الراوندي في شرح الشهاب قوله صلى الله عليه وسلم من كانت هجرته الى الله ورسوله فهجرته
انه صلوات الله عليه لما هاجر بعضهم لرضى الله ورسوله فمن كانت هجرته لغرض من نوى من تجارة ونكاح فاطمعه
على ذلك فقال الاعمال بالنيات وانما كان لكل امرئ ما نوى قال المسعودي في مروج الذهب ثم بعث
الى دنيا يصيبها او امراة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه ه من اهل قم وانه عازم على الملك ومن بغداد
على الهادى الى المتوكل ان في منزله سلاحا من شيعته من اهل قم وانه عازم على الملك ومن بغداد
اليه جماعة من الاتراك فهجموا عليه ليلا فلم يجدوا في داره شيئا ووجدوه في بيت مغلق وهو
القران وعليه مدرعة من صوف وهو جالس على الرمل والحصا قال فحمل على تلك الحال الى المتوكل
فادخل عليه وهو مجلس الشرب والكاس في يده فعظمه واجلسه الى جانبه فناوله الكاس فقال والله
ما خامرت لحمي ودمي قط فاعفني فاعفاه ه من مكارم الاخلاق قال امير المؤمنين عليه
قبلة الولد رحمة وقبلة المراة شهوة وقبلة الوالدين عبادة وقبلة الرجل اخاه دين
وزاد الحسن البصري فقال وقبلة الامام العدل طاعة ه فما اكثر الاخوان حين تعدهم ولكنهم في النائبات قليل
ولكنهم في النائبات قليل جواد اذا استغنيت عن اخذ ماله وعند احتمال الفقر عنك بخيل
الم تر ان الدهر يوما وليلة يكران من سبت جديد الى سبت فقل لجديد الثوب لا بد من بلى
وقل لاجتماع الشمل لا بد من شت



قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
ثلاثة تستغفر لهم السموات والارضون والاسخياء
والملائكة والليل والنهار العلماء والمتعلمون وثلاثة والسخى
وثلاثة لا ترد دعوتهم المريض والتائب والسخى والولد البار بوالديه
النار المرأة المطيعة لزوجها والذاكرين لله عز وجل
لا تمسهم وثلاثة معصومون من ابليس وجنوده وثلاثة دفع الله
يحسن خلقه وثلاثة تعالى والمستغفرون بالاسحار والدال على الخير
والباكون من خشية الله الراضى بقضاء الله والناصح للمسلمين رجل
عنهم العذاب يوم القيمة لا يهولهم فزع ولا ينالهم حساب
وثلاثة على كثب المسك الا ذين يوم القيمة وهم عنه راضون ورجل اذن فى مسجد
وقرأ القرآن ابتغاء وجه الله ورجل ام بقوم حساب رجل يغسل فيجمه ولم يكن
ابتغاء وجه الله تعالى وثلاثة يدخلون الجنة بغير حساب رجل كان عنده ثوب يوم فلم يهتم
له بدل ورجل لم يطبخ على مطبخ قد دين ورجل كان عنده الوالدين و
لغد وثلثة يدخلون النار بغير حساب اشمط زان وعاق الوالدين و
مد من الخمر دخل ابرهيم بن ادهم البصرة فاجتمع الناس اليه وقالوا يا اسحق
قال الله تعالى ادعونى استجب لكم ونحن ندعو فلا يستجاب لنا قال يا اهل البصرة
لان قلوبكم قد صارت فى عشرة عرفتم الله فلم تؤدوا حقه وقرأتم كتاب
فلم تعملوا به قلتم نحب رسول الله وتركتم سنته قلتم ان الشيطان
لنا عدو فوافقتموه قلتم نحب الجنة ولم تعملوا لها قلتم ان الموت حق
ولم تتهيؤا له انتبهتم من النوم فاشتغلتم باعتاب اخوانكم اكلتم
نعمة الله فلم تؤدوا شكرها قلتم نخاف من النار ولم تهربوا منها
دفنتم موتاكم فلم تعتبروا بهم نادى امير المؤمنين عليه السلام يا اهل القبور
من المؤمنين والمؤمنات فقال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته فسمعنا صوتا يقول
عليكم السلام ورحمة الله وبركاته يا امير المؤمنين فقال ازواجكم قد تزوجن واموالكم
نخبركم اخبارنا ام تخبرونا اخباركم قالوا اخبرنا اخبارنا يا امير المؤمنين قال ازواجكم
قد تزوجوا واموالكم قسمها وراثكم وحشر فى اليتامى اولادكم والمنازل التى شيدتم وبنيتم
سكنها اعداؤكم فهذا اخباركم مجيبا قد تخرقت الاكفان وانتشرت الشعور
وتقطعت الجلود وسالت الاحداق على الخدود وتنازلت المناخر والافواه بالقيح
والصديد وما قدمناه وجدناه وما انفقناه ربحنا وما خلفناه خسرناه ونحن مرتهنون
بالاعمال نرجوا من الله الغفران بالكرم والامتنان ه ه

[illegible]

خوانشاه ما بگوی دلبر است [illegible]

چراغ شبستان دلها علی
کزو ظلمت کفر شد منجلی

امامی که بی باده مهر او
نخیزد کس از لحد سر فرو

شمشیر آن شاه والا گهر
جدا شد حق و باطل از یکدیگر

ز قهرش بیمین فتح خیبر نمود
که مهرش نبی قلعه دل گشود

نبی و ولی هر دو نسبت بهم
که توحید غیری چه مود درمیان

دو تا و یکی چون زبان قلم
دو سر چون قلم لیک از جان یکی

زبان شان دو تا و سخنشان یکی
الف پیرو او بجز چون قلم [illegible]

خط شرع گردیده ناخوان از آن
که بودند میان [illegible]

روی ان عجوزا سألته صلى الله عليه وآله ان يدعو لها بالجنة فقال صلى الله عليه وآله اما علمت ان الجنة لا يدخلها العجائز فحصل للعجوز اضطراب فقرأ صلى الله عليه وآله إنا أنشأناهن إنشاء فجعلناهن أبكارا عربا أترابا

در بارگاه [illegible]
[illegible]

[illegible]

همه جا چند اندر آن لطف آبدار آید
یا ربد بتو جمال الحسن در کار زند
یا ربد بتو ستاره از ذوق
و در فوج زن از درد بوم ستاره کشد
خواهد از زبان در دهی ستاره کشد
ای سمی ترا از خزانه غیب
وظیفه خور داری
اندیشه ز مرگ مصطفی باید کرد
شد دل دو بنا جمله را باید کرد
دستانرا آنگه کی کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری
بی جعه و گناه در جهان زیستن بگو
آنگه تو گنه نکرده چون سبب آنجاهی
بس فرق میان من و تو چیست بگو
او همه ترف دکمال خود زنده کاد
مولانا عرب ... خام چرا باید کرد
زین در ذیل صاحب دولتی
دست ... نعمتی
تا از افضالش بیابی ... خدا
هین عدای دل بده از مقبلی
رو بجو اقبال را از مقبلی

امیرالمؤمنین
نقلست حضرت
در کورستان میکذشت
گفت السلام علیکم یا اهل
القبور اموالکم قسمت و دیارکم
سکنت و نساءکم نکحت بنزدیک
ما خبرست بنزدیک شما چه خبرست
هاتفی آواز داد که فما اکلنا ربحنا
وما قدمنا وجدنا وما خلفنا خسرنا

قال النبی صلی الله علیه وآله
النساء من عشرة الی عشرین ...
والا من عشرین الی ثلثین ...
الی ثلثین و من ثلثین الی اربعین ...
امهات البنات و من اربعین الی خمسین ...
ومن اربعین الی الخمسین فاقتلوهن ...
لعنت الله والملائکة والناس اجمعین علیهن

قال رسول الله صلی الله علیه وآله
کل عالم لا یعمل بعلمه فهو والابلیس سواء وکل فقیر
وکل غنی لیس له راحة من ماله فهو والاجیر سواء
یتواضع للغنی فهو والکلب سواء وکل امیر لا عدل له فی رعیته
فهو والفرعون سواء وکل جاریة لا تجلس فی بیتها والامة سواء صدق رسول الله

قال امیرالمؤمنین ع
النصیحة من الحاسد محال والمروة
من المنافق محال والحرمة من الفاسق
محال والعفاف من النساء محال صدق

قال النبی صلی الله علیه وآله
زینة الدنیا ثلثة المال والولد
وزینة الآخرة ثلثة العلم
وزینة البدن ثلثة ...
والنساء ... و اما زینة البدن قلة الطعام وقلة الکلام
والصدق والصمت والشکر صدق

قال امیرالمؤمنین علیه السلام
الزهد ثلثة احرف
الزاء والهاء والدال فالزاء
ترک الزینة والهاء ترک الهوی
والدال ترک الدنیا صدق

قال النبی صلی الله علیه وآله ... من الناس ...

وبالاسناد رفعه الى عمار بن المؤمنين قال لاصحابه
بابر نضر الله انه قال لما سار امير المؤمنين وقف بالقراة قال لاصحابه اصحابه
على من الى جبال الصعيد الى صفين وقف بالمؤمنين تقدم البعض وسل التل
ابن المخاض فقال العالمات اعلم يا امير المؤمنين ابن المخاض قال فسار حتى وقف ولم يدرك
امض الى هذا التل ونادي يا جلند يا جلند ابن المخاض خلقا عظيما فبهت اكثر فقال يا قنبر
ونادي يا جلند ابن المخاض فلجاب من تحت الارض خلقا عظيما ابن المخاض قال فكانه
ماذا يصنع فاتا الى الامام ع فقال لبيك يا مولى جاوبني خلقا عظيما ابن المخاض تراب
امض وقل يا جلند ابن كركر ابن المخاض قال فمضى وقال يا جلند ابن وقد نبت
واحد وقال يا ويلكم من قد عرف اسمي واسم ابي وانا في هذا المكان وقد ليه نفع الله به
وقد بقي تحت راسي عظم نخر ولي ثلثة الاف سنة لا اعلم ابن المخاض خوض
ويلكم ويلكم ما اعمى واضعف قلوبكم ويلكم امضوا اليه واتبعوه فاين خاض الى جنة
واتبعوه فانه اشرف الخلق بعد رسول الله فاعتبروا انه المعتبر وانتظروا بعين اليقين
المعجزات والفضائل الذي ما جمعت في بشر سواه عليه السلم ٥
قال عليه السلم ستة اشيا حسن ولكنها من ستة احسن
العدل حسن وهو من الامراء احسن والصبر حسن وهو من الفقرا احسن
والورع حسن وهو من العلماء احسن والسخا حسن وهو من الاغنيا احسن
والتوبة حسنة وهي من الشاب احسن والحيا حسن وهو من النساء احسن
كغمام لا غيث له وفقير لا صبر له كمصباح لا ضوء له وعالم لا ورع له كشجرة لا ثمر لها
وغني لا سخا له كمكان لا نبت له وشاب لا توبة له كنهر لا ماء له وامراة لا حياء
لها كطعام لا ملح له وعن رسول الله صلى الله عليه واله من تاب ولم يتغير لسانه
فليس بتائب ومن تاب ولم يتغير فراشه فليس بتائب ومن تاب ولم يتغير اعمالة
فليس بتائب فاذا حصل هذه الخصال فهو تائب ٥
ما اثقل من السماء وما اغنى من البحر وما اوسع من الارض وما احر
من النار وما ابرد من الزمهرير وما اشد من الحجر وما امر من السم
البهتان على البرى اثقل من السماء والحق اوسع من الارض
وقلب قانع اغنى من البحر وسلطان الجاير احر من النار والحاجة
الى اللئيم ابرد من الزمهرير وقلب المنافق اشد من الحجر والصبر
في الشدة امر من السم ٥

ان يلزم نفسه المحاسبة والمراقبة ومشاهدته لها
وسياسة نفسه باطلاع الله ولا يخرج عن علمه ربي(؟)
فانها لا يغيب عن نظره ولا تنجيه(؟) اجتماع الناس باطنه(؟)
الواعظ غيره ان يعظ نفسه قبلهم والله شهيد(؟) على ما بنيت
عليه واستماعهم منه فانهم اقبل لقوله(؟)
ان بعضهم راى شابا احسن العبادة والاجتهاد فقال يا فتى على ما بنيت
امرك فقال على اربع خصال قال وما هي قال علمت ان رزقي لا يفوتني منه شئ
وان وعد الله حق فاطمأنت الى وعده الثانية علمت ان عملي لا يعمله غيري
فانا مشغول به الثالثة علمت ان اجلي ياتيني بغتة فبادرته والرابعة علمت
اني لا اغيب عن نظر الله تعالى في سري وعلانيتي فانا مراقبه في كل احوالي ابدا
قيل ان رجلا سال الصادق عليه السلم فقال يابن رسول الله ما حد التدبير والتقتير من التبذير(؟)
التبذير يتصدق بجميع مالك والتدبير ينفق بعضه
والتبذير والتقتير فقال يابن رسول الله فقبض عليه السلم قبضة من الارض وفرق
فقال زدني بيانا يابن رسول الله فقبض قبضة فقال هذا التبذير ثم قبض قبضة
اخرى وفرق اصابعه ثم فتح كفه فلم يبق في يده شئ فقال هذا التدبير
اصابعه فنزل البعض وبقي البعض فقال هذا التقتير
ثم قبض قبضة اخرى وضم كفه فلم ينزل منه شئ فقال هذا التقتير
وقال السخا اسم شجرة في الجنة ترفع يوم القيمة كل سخي الى الجنة
باغصانها والبخل شجرة في النار تقود باغصانها كل بخيل الى النار
وقال عليه السلم مكتوب على باب الجنة انت محرمة على كل بخيل ومرائي وعاق ونمام
وقال رسول الله صلى الله عليه واله لما اسري بي الى السماء دخلت الجنة فرايت فيها قصرا
عليه السلم رايت على باب الجنة ... وفيه قبابا من در وزبرجد فقلت يا جبرئيل
من ياقوت احمر يرى باطنه من ظاهره لضيائه ونوره وتهجد بالليل والناس
لمن هذا القصر قال هو لمن اطاب الكلام وادام الصيام واطعم الطعام قلت
ينام قال علي عليه السلم وفي امتك من يطيق ذلك يا رسول الله قال اتدري ما اطابة الكلام
الله ورسوله اعلم قال من قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر اتدري ما ادام الصيام
قلت الله ورسوله اعلم قال من صام شهر الصبر شهر رمضان ولم يفطر يوما اتدري ما اطعام الطعام
قلت الله ورسوله اعلم قال من طلب لعياله ما يكف به وجوههم عن الناس اتدري ما التهجد بالليل والناس نيام
قلت الله ورسوله اعلم قال من لم ينم حتى يصلي العشاء والناس من اليهود والنصارى وغيرهم من المشركين
نيام بينهما

البعوة تدل على البعير ولا اقدام تدل على المسير والسما ذات ابراج والارض ذات فجاج

اما تدلان على اللطيف الصانع الخبير تمة الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها

اختلف منها تمة النعمة مجهولة ما دامت موجودة ان فقدت عرفت تمة من ابا طالب وابن

ابو طالب ومن النبي كبا تمة ان لله الها فوقه تمة اذا انا الكبار ان عاشوا

فتنونا وان ماتوا احزنونا تمة تيمي ما اسمه مشتهر ان بعته في خمسة وستين وعشرة تمة

اذا كان القاضي اثنان احدهما طفل مستا والثاني صغير بالغا اذا اختلف الشيخان فللقط

الاول وللثاني الثاني تمة الحديث ملعون ملعون من كان اسمه زيدان ولد التابع تمة بكم طور

خلف لحية موسى باسمه دبها رون اذا ما قلبا شيخ ...

درهم شرعی چهار و هشت
شعیر و چهار انه شعیر نیم مثقال صیرفی
باشد

بر دو سفال اب نارسیده بنویسد و بدست زن دهد و زن یکی را بدست
راست گرفته و دیگری را بدست چپ گرفته نگاه کند و بعد چشم در پیش بود
و بعد از ان بر زمین گذاشته فی الحال بنهد و برود قوت کند زادن اسان شود
نسخه دیگر این دعا را نوشته

ح	ج	د
ا	ه	ط
و	ز	ب

بران چیز ببندند و بعد از وضع
بشوید و انو نوده باشند بسم الله الرحمن الرحيم
اذا السماء انشقت واذنت لربها
وحقت واذا الارض مدت والقت ما فيها وتخلت حمل
عن رحم فلانة بنت فلانة باذن الله ويعقبه ما خلقت من
الرحم الايات يا ناصر يا مدبر يا مقتدر يا اول يا اخر
يا ظاهر يا باطن حسبي الله وعلى الله فليتوكل المتوكلون

۲۲